

## زنان در امثال فارسی

در دو قسمت (۲)

### شوهر برای زن

در ادب فارسی نمونه های بسیاری از این سخن می توان یافت که زنان را چیزی بهتر از شوی نیست.\* با این همه، به رعایت تناسب در ازدواج و لیاقت شوهر برای زن سفارش کرده اند، چنان که در قابوسنامه می خوانیم که «دختر دوشیزه را شوی دوشیزه باید»، و در مرزبان نامه آمده است: «شوهر که نه در خورد زن باشد، ناکرده اولیتر» (دهخدا).

### زن و نان آوری مرد

نان آور بودن مرد بالاترین فضیلت او شناخته می شد و مایه خشنودی زن، هر چند که کمبودهای دیگر در میان بود. مثلهای زیر در این معنی ست: «شوهرم شغال باشد، نانم تو تغار باشد»، «شوهرم برود کاروانسرا، نانم بیاید حرمسرا»، «میرت نون آربو، خونت بن گز» (به لهجه بختیاری: شویت نان آور باشد، و خانه ات در بن صخره)، «زن رخت و نون

\* از آن جمله است سخنان زیر (همه به نقل از دهخدا):

«زنان را نیست چیزی بهتر از شوی» و «زن را نیست کامی خوشتر از مرد» (فخرالدین گرگانی)

زن از شوی و مردان به فرزند شاد:

زنان را بود شوی کردن هنر بر شوی زن به که نزد پدر

چونیمه ست تنها زن ارچه نکوست دگر نیمه اش سایه شوی اوست

(اسدی)

زن پاک را بهتر از شوی نیست، و: تودانی که نشکاید از شوی، زن

که مرد از برای زنان است و زن فزونتر ز مردش بود خواستن  
(فردوسی)

می خواهد، نه لحاف جنبون»، «مردی که نون نداره، یک ذرع زیون نداره» (دنباله عبارت «زنی که جهاز نداره، این همه ناز نداره»)، و (به شوهر و کارفرما) «نان بده، فرمان بده». درباره این مثل هم که «این جا ندارم خوشدلی رحمت به شوهر اولی»، گفته اند که داستان زنی است که قدر شوهر اول را ندانست و گرفتار سختی و بیگاری در خانه شوهر دوم شد و پس از پشیمان شدن طلاق گرفت و نزد شوهر اول بازگشت. نان آوری برای خانواده کار ساده ای هم نیست: «زن اگر امسال و پارسال می زاد (می زاید) مرد ساعتی صد بار می زاد» (شهری)، خاصه اگر که زن در خرج کردن بی ملاحظه باشد: «مرد به پارو می آورد، زن به جارو بیرون می ریزد» (شکورزاده).

### زن و زادن

«زن تا نزاید بیگانه است». اما این را هم گفته اند که «زن تا نزاید دلبر است، و چون زاید مادر است». زن نازا در قدیم هدف نیش زبان مردم و به ویژه کسان شوهر بود، با دشنامهایی مانند «سُم قاطر خورده است» (همچون قاطر عقیم است). نازایی را چاره ناپذیر می دانستند: «زن نازا را بکُشی نازاست»، و می گفتند: «وزن زشت زاینده به که زن زیبای نازا ینده» (شکورزاده)\*.

در برابر این گفته ها، سخن تاریخ سیستان خواندنی است که «خاندان (به زن) به سلامت باشد، هر چند که فرزند نزاید». در نمودن سختی و رنج زادن نیز امثالی هست، چنان که به نشانه تحمیل کاری دشوار یا محال به کسی گویند «نر بزا و الآن بزا»، و گرفتار شدن یکباره به چند دشواری و دردسر را با این سخن می رسانند که «سه پلشک آید و زن زاید و مهمان (عزیزم) برسد»\* و «شاه

\* تحسین زنان زاینده در شعر فارسی هم نمونه های بسیار دارد، مانند:

زن پرهیزگزار زاینده      مرد را دولتی ست پاینده،  
از زنان جهان خوش آینده      دوست دارنده است وزاینده

(مکتبی)

پسر زادن، بر حرمت و عزت زن بیشتر می افزود:

زنان را همین بس بود یک هنر      نشیند وزاینند شیران نر

(فردوسی)

♦ سه پلشک نقشی ست در قمار که به ضرر قمار باز تمام می شود، و این را در وقتی که چند بدی و مشکل روی آورد، می گویند (مقتدری).

خانم می زاید، ماه خانم درد می کشد».

### رفتار با زنان

در رفتار با زنان نرمی و خوشخویی باید داشت. به سخن مؤلف قابوسنامه: «نادان مردمان اوی است که دوستی با زنان به درستی جوید». در مثل، مردی را که بیرون خانه گشاده روی و خندان باشد و در خانه ترشروی کند «ای آقای کمر باریک، کوچه روشن کن و خانه تاریک» گویند.

غیرت داشتن به اندازه درباره زن خود ستوده است: «زن نگاهداشتن را از خروس باید یاد گرفت» اما، دل به حسد نباید سپرد، که آن بلاست و «هیچ زن را شوهر رشک جوی مباد».

وفاداری مرد پشتوانه عفت زن است، زیرا که «آن زن که شوهر زانی داشت، زود زانیه گردد».

دلدادگی نشان دادن بیش از اندازه و بی موقع به زن پسندیده نیست، و مثلی می گوید: «زن خود بوسیدن، پنبه (یا پیه گاو) خاییدن است».

خانه جای زن است و خانه داری کار او، و مرد را در خانه ماندن نشاید\* : «مرد کاری و زن کاری، تا بگردد روزگاری».

### بیوفایی زن

مثلها در این معنی بسیار است، و از آن میان «اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟»؛\* «وفا دادند به سگ با زن ندادند» یا «وفا از زن مخواه از سگ وفاجوی» که عبارت افغانی آن «از زن جفا، از سگ وفا» ست. نیز در این باره است «یار زنده به از شوی مرده» و «زن شوهر مرده روزگار عده خویش می شمرد» (تاریخ الوزراء، ص ۱۳۳).

بیوفایی را در زیبارویان بیشتر می دانستند، که «وفاداری در شیوه خوبان عار است» (رضی نیشابوری)، و «وفا با جمال کم سازد» (اثیر اخیسکتی)، و «وفا در مذهب خوبان روا نیست» (جمال الدین عبدالرزاق). نمونه های شعری در بیوفایی زن در ادب فارسی

- |                                    |   |
|------------------------------------|---|
| ❖ عیب باشد به خانه اندر مرد        | مرد را کار و شغل باید کرد (سنایی) و                       |
| ♣ ابله شده ای وفا ز زن می طلبی     | اسب و زن و شمشیر وفادار که دید؟                           |
| نشاید یافت اندر هیچ برزن           | وفادار اسب و در شمشیر و درزن                              |
| و: نه بر گزاف سکندر به یادگار نوشت | که اسب و تیغ و زن آمد سه گانه از دردار<br>(بوخیفه اسکافی) |

فراوان است.\*

### کدبانویی

می گویند: «شوهرداری سخت است»، «خانه شوهر هفت تا خمره زرد آب دارد» و «نان شوهر دندان دارد.» به تعبیر دیگر، «یا مشوزنِ خر، یا بکش بارِ خر.»  
 کارِ خانه به چشم نمی آید. مثل یزدی ست که «کارِ خانه کور است» (افشار).  
 مرد اگر یک قراضه کار کند زن به کدبانویی چهار کند (امیر خسرو)  
 به زن یا دختری که بیشتر زحمتهای خانه بر دوش اوست یا غمخوار خانواده است، می گویند «زینب ستمکش است.»  
 جلو گرفتن از اسراف شوهر، هنر کدبانوست، که «کدخدا رود بود، و کدبانو بند».\*  
 از سوی دیگر، مرد بسا که تحمل مخارج جزیی را ندارد، و از این رو گفته اند: «در نمک ریختن به دیگ باید پشت به مرد کرد.»  
 خانه ای که دو کدبانو دارد مانند کشوری ست با دو پادشاه: «خانه ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست.»  
 وصف حال زنانی که بیشتر در کار خود آرایی اند و از خانه داری گریزان، این سخن است که «شوهر کردم و سمه کنم، نه وصله کنم»، و به زنانِ گردش دوست گویند: «یا کوچه گردی می شود یا خانه داری.»  
 گاه زنانی که در خانه داری بی هنرنده یا «شلخته»، بخت بهتری در شوهر و زندگی دارند، و در باره آنها گفته اند که «فاطمه زهرا برای شلخته ها دو رکعت نماز خوانده است». این عبارت ترانه مانند را هم زنان در جانبداری از دوستِ بی هنر خود می خواندند: «زنِ رضا شلخته است، زنها همه چنین اند.»

- |   |   |
|---|---|
| * که زن را دودل باشد و ده زبان  | وفا را عوض هم جفا از زنان (اسدی)                          |
| زن نیک بود ولی زمانی  | تا جز تونیافت مهربانی<br>(تاریخ طبرستان، به نقل از دهخدا) |
| مبادا کس که از زن مهر جوید  | که در شوره بیابان گل نروید (فخرالدین گرگانی)              |
| که از کلاه بی مرد بی حفاظ به است  | کمینه مقنعه ای کاندرا او وفاداری ست (ظہیر)                |
| زن ز وفا شود، ز زیور نشود (سنایی)، و «هر جا که پریرخی ست، دیوی با اوست». سرانجام، این شعر ایرج میرزا:   |   |
| عاشقان را همه گر آب برسد  | خوبرویان همه را خواب برسد                                 |
| ♦ و از دست زن نادرست و ناکد بانو بگریز که گفته اند...، اما نه چنان که چیز تورا در دست گیرد و نگذارد که تو بر چیز خود مالک باشی» (قابوسنامه، به نقل از دهخدا). |   |

درباره زنی که در خانه داری بی هنر یا تنبل بود می گفتند: «همسایه ها یاری کنید تا من شوهر داری کنم» و «از همسایه خوب، زن خانه دار (یا، کدبانو) نمی شود». نیز درباره چنین زنی ست: «زن حاجی خانه خودش نمی توانست اشکنه بپزد، رفت خانه همسایه برای آش پختن»، نظیر «عروس سر خودش را نمی توانست ببندد، می رفت سر همسایه را ببندد» (شکورزاده).

شلختگی زن مایه و مضمون مثلتهای دیگر هم شده است، مانند «کاسه ای که بی بی بشکند صدا ندارد» یا «گناه بی بی به گردن کنیز است».

### نکوهش نیاز بردن مرد به همسر و فرمان بردن از او

در زنهار از نیاز بردن به همسران امثالی هست، و نیز سخنانی فراوان تر در ادب فارسی: «مرگ به دان که نیاز به همسران» (منسوب به انوشیروان)، و «در کوره آز مردن به که به همسران نیاز بردن» (از سوانح الافکار، رشید الدین فضل الله همدانی)\*.

در فرمان زن بودن نیز ناستوده است: «برکنده به آن ریش که در دست زنان است»، «استیلای زنان وبال باشد»، اگر حوا یاری ابلیس نادادی در آنچه می گفت، آدم از بهشت بیرون نیامدی» (تاریخ الوزراء، ص ۱۱۷)، و «روا باشد که از پس شیر و ازدها فراشوید و از پس زنان مشوید» (منسوب به داود پیامبر، از کیمیای سعادت، غزالی، به نقل از دهخدا).

«زن سلیطه شوهر مرد است» و «زن که فائق بود بر شوهر به معنی شوهر است» (جامی) و «شوی نشاید زبون دمدمه زن» (نزاری)\*.

### زن جوان و مرد پیر

این سخن سعدی معروف است که «زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند، به که پیری»<sup>۴</sup>. نیز می گویند: «زن جوان و مرد پیر، سبد و بیار، جوجه بگیر» (شکورزاده و

\* در داستان زال و رودا به در شاهنامه می خوانیم که چون زال پنهانی به دیدن رودا به رفت، دلدار گیسوی خود را از ایوان آویخت تا او به آن بالا رود، اما پهلوان از زنی هر چند دلدار خود یاری نپذیرفت و خود کمندی به کنگره انداخت و بر بارو رفت.

- ◆ عیال زن خویش باشد هر آن کس  
چون به فرمان زن کنی ده و گیر  
کسی کاو بود مهتر انجمن
- ▲ شوی زن نوجوان اگر شیر بود  
آری مثل است این که زنان می گویند
- که فرمانبر زن کند خویشان را (انوری)  
نام مردی میر، به تنک بمیر (اوحدی)  
کفن بهتر او را ز فرمان زن (فردوسی)  
چون پیر بود همیشه دلگیر بود  
در پهلوئی زن، تیر به از پیر بود

شهری)، و «عشق پیری گر بجنبد سر به رسوایی زَند»<sup>\*</sup>.  
فرزندی را هم که از مرد در پیری او در وجود آید، «زنگوله پای تابوت» می خوانند.

### زن خوب

برترین خوبیهای زن را پارسایی، فرمانبرداری و سازگاری دانسته اند، و «زن نیک عافیت زندگانی بُود» (قابوسنامه):

زن خوب و فرمانبر و پارسا کند مرد درویش را پادشا\*  
اما «زن پارسا در جهان نادر است».

نیز، «زن آینه مرد است»، «زن خوب، مرد را به دولت می رساند و زن بد مرد را خانه خراب می کند» (شکورزاده). در دشواریهای زندگی: «اگر یار اهل است، کار سهل است» (اوحدی کازرونی).

در معنی سازگاری گفته اند که «زن با چادر به خانه شوهر می آید و با کفن بیرون می رود». برای زن «شوهر خدای کوچک است»، و برای مرد «عیال پرستی خدا پرستی است». «کدبانو و کدخدا که با هم بسازند از خاک زر کنند» و «مرد کاری و زن کاری، تا بگردد روزگاری».

در باره زن و شوهری که سازگاری دارند و مناسب هم اند می گویند: «گل زن و شوهر را از یک تغار برداشته اند (یا: در یک تغار سرشته اند). در همه احوال، تحمل و سازگاری را بیشتر از زن چشم دارند، و گفته اند: «شوهر به خاکشیر می ماند، آن قدر باید بشویش تا پاک شود» (شهری).

### زن بد

ناپرهیزگاری، پرخاشجویی و ناسازگاری در زن بیش از هر چیز دیگر زندگی مرد را

(به نقل از افشار)

عروس جوان گفت با پیرشاه که موی سپید است مارسیاه  
(بدایعی بلخی)

(شاه به معنی داماد و نوکدخداست).

♣ اگر پارسا باشد و رایزن یکی گنج باشد برآکنده زن (فردوسی)

و : اصل در زن سداد و مستوری ست اگرش این دو نیست، دستوری ست (اوحدی)

زنان دستوری آن دسته از زنان بد عمل بوده اند که از جانب شهنه اجازه و اذن خاص داشته اند (دهخدا).

زن خوبرخ، رامش افزای و بس که زن باشد از درد فریاد رس (فردوسی)

تباه می کند. «زن صندوقچه ناموس مرد است»، و «زن ناپارسا شکنج دل است» (اوحدی).  
 «زن نانجیب گرفتن آسان و نگاه داشتنش سخت است»؛ «زن هیز شکل همه مردها را  
 می تواند تعریف کند، جز شکل شوهر خودش را» (شهری)\* و «زن که خراب باشد، اول  
 شوهرش می فهمد» (شهری).

«زن سلیطه بی قلابه است» و «زن سلیطه شوهر مرد است»<sup>۴</sup>

زن ناسازگار مانند کفش تنگ یا وصله ناهمرنگ است: «همسر ناجور وصله ناهمرنگ  
 است» و «زن به مثل کفش تنگ است» و «تهی پای گشتن به است از کفش تنگ». «زن  
 بد ادا، انگشتر پا ست» (بی خاصیت و مزاحم). «من هم پایم شکسته است» مثل  
 داستانی ست.<sup>۵</sup>

سرانجام، زن، اگر هم خوب به چشم آید، «زشت باشد چو خانه روب شود»  
 (اوحدی).

#### اختلاف و دعوی زن و شوهر

بگومگوها و اختلافهای خانوادگی را تا حد ممکن خوش ندارند که دیگران بدانند:  
 «سربشکند در چارقد (یا در کلاه)، دست بشکند در آستین».\*  
 این اندرز هم منسوب به انوشیروان است که «در میان زن و شوهر میانگی مکنید» زیرا  
 که بنا به مثلی «زن و شوهر جنگ کنند، ابلهان باور کنند». این سخن هم که «عروس

\* نمونه های شعری هم فراوان است، مانند:

ز فرزند نادان و ناپاک زن	بود بیش اندوه مرد از دو تن
که بانگ خروس آید از ماکیان	چه خیری بر آید از آن خاندان
زن شوخ آفت زمانه بود	زن مستور شمع خانه نبود

(اوحدی)

دست خود را قلم کنی آن به	زن بد را قلم به دست مده
تا که خاتون شود سیه نامه	زان که شوهر شود سیه جامه

(اوحدی)

♣ زن که فائق بود بر شوهر به معنی شوهر است (جامی).

♦ گویند واعظی بر منبر آزمون را گفت مردانی که از زنان خویش راضی اند بنشینند و دیگران برخیزند. همه  
 برخاستند جز یک تن که همچنان نشسته بود. واعظ گفت مانا تو از زن خویش خرسندی. گفت من هم زنم پایم را شکسته  
 است (دهخدا).

♣ به سخن سعدی

در خرمی بر سرایی بیند که بانگ زن از وی بر آید بلند

چهارتا تنبان دارد، مفت کیل گنده اش» ناروا بودن دخالت در کار زن و شوهر را می‌رساند.

### زدن زن

این مثل که «زن یعنی بز» به مذاق مردانی که فکر کهنه و طبع خشن داشتند خوش می‌آمد. \* مثلی افغانی حکم سخت تر می‌دهد: «زن را بز (یا، با تیر بز)، اگر مرد، دیگر زن. اگر نمرد، دیگر زن (دیگر زن آخر به معنی باز زن است، و پیش از آن به معنی زن دیگر ستاندن). در برابر این حکم ناروا، این سخن در ایران بر زبانهاست که «زن را نباید زد، حتی با یک شاخه گل» (شهری).

### طلاق

در ناپسندیده بودن طلاق و سفارش به پرهیز از آن، سخن زیر از مولانا که متضمن حدیث نبوی ست زیاد نقل می‌شود:

تا توانی پامنه اندر فراق أَبْغَضَ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاقُ  
(ناخوشایندترین چیزها نزد من جدایی زن و شوهر است)، هر چند که مؤلف تاریخ الوزراء از راه افسوس گوید: «بسیار زن نیکورا طلاق دهند» (ص ۷۲). در منع شتاب در طلاق، این مثل را می‌آورند: «زن و شوهر کفش تنگ و گشاد نیستند که بشود عوضشان کرد» (شهری). یا «زن پیراهن نیست که بشود زود عوضش کرد»\*

تعیین مهر، به خصوص به مبلغ سنگین که بر ذمه شوهر می‌ماند، بیشتر برای تضمین

♣ اوحدی که در کینه ورزی و خشونت جویی در برابر زنان میان شاعران فارسی گوی نمونه است، از این گونه پندها

بسیار دارد، مانند:

زن چومار است زخم خود بزند      بر سرش نیک زن که بد بزند  
زن چوخامی کند بجوشانش      رخ نبوشد کفن بیوشانش

اما مولانا گفته است:

تونازکنی و یارتوناز      چون نازدوشد طلاق خیزد  
یار است، نه چوب، مشکن او را      گر بشکیش طراق خیزد

(طراق، صدای شکستن چیزی ست).

♦ این سخن سعدی را که:

برو خواجه زن کن به هر نوبهار      که تقویم پارینه نباید به کار

باید در شمار طنز و طیب شیخ اجل دانست. هم او به جد گفته است:

ای خواجه برو به هر چه داری      یاری بخرو به هیچ مفروش،  
و: دلارامی که داری دل در او بند      دگر چشم از همه عالم فرو بند



دوام ازدواج بود، اما هرگاه که زن از زندگی به نهایت ناخشنود و کار بر او سخت می شد با این سخن که «مهرم حلال، جانم آزاد» مهر خود را در برابر طلاق و آزاد شدن از قید ازدواج به شوهر می بخشید. این بود که معمولاً هنگام تعیین مهر و برای قطع گفت و گوی خانواده های عروس و داماد می گفتند «مهر را که داد، که گرفت؟».

### زن نو کردن

تجدید فراش برای مردی که همسرش در گذشته یا از زنش جدا شده، طبیعی ست، اما عرف جامعه نظر خوشی نسبت به مردی که زن را طلاق داده بود نداشت. می گفتند: «زن مرده را زنش ده، زن طلاق را ... ده».

این سخن هم که نشانه بدطینتی و بی حرمتی به زن بود که گاه گفته می شد: «مرگ زن، عروسی تازه است» یا «مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست».

در تشویق قناعت کردن به یک زن در جامعه ای که تعدد زوجات تجویز شرعی و عرفی داشت، می گفتند: «خدا یکی، یار یکی» یا «خانه یکی، خدا یکی، یار یکی» یا «دادار یکی، کار یکی، یار یکی».\*

در رنج بیش از یک زن داشتن نیز این مثلها بر زبانها بود: «مرد دوزنه همیشه روسیاه است»، «مرد دوزنه دم خوش نمی زنه (= نمی زند)، «جای مرد دوزنه در مسجد است»، «مرد دوزنه، ریشش به ...». اما در برابر این همه هشدار و زنهار، می گفتند: «مرد چل ساله تازه اول چلچلیش است»، و زنها عقیده داشتند که «مرد که تنبانش دوتا شد، به فکر زن نومی افتد» و دعا می کردند که «الهی تنبون مرد دوتا نشه» (یعنی که زن نگیرد یا خوشگذرانی نکند). در همین معنی ست: «نو دولت زنش زشت می شود خانه اش تنگ» یا «هر که مالش زیاد شد خانه اش تنگ می شود و زنش بدگل» (شکورزاده).

بسیار می شد که مرد در پیری هم زن تازه می خواست. مسمطی ساخته نسیم شمال، که همچون تصنیف می خواندند، می گفت «شوهری دارم که نو د سالشه، ریش سفیدش تا پیر شالشه. سه زن داره بازم دلش زن می خواد» (شهری).

\* شواهد شعری هم در این معنی فراوان است، از آن میان (به نقل از شکورزاده):

- یک دل داری بس است یک دوست تو را؛
- دو دلبر داشتن از یکدلی نیست؛
- یک دوست بسنده کن که یک دل داری؛
- دل بیش کشد رنج، چو دلبر دو شود.

## زنانِ خویشاوند

## مادر

مادر در فرهنگ ایران و ادب فارسی جای یگانه دارد و سخنان بسیار دربارهٔ مقام والای او و وصف مهر و از خودگذشتگی و سختی کشی و دل نگرانی وی برای فرزند آمده است. عشق چشم بستهٔ مادر به فرزند معروف است، و این مثل فارسی که «سوسک به بچه اش می گوید قربان دست و پای بلورینت [بروم]» نمودار آن \* باز، چون فرزند در رنج و گرفتاری باشد، «مادر را دل سوزد و دایه را دامن». عشق مادر یک سویه است و بسا که پاسخی شایسته و سزاوار از طرف فرزند نمی یابد. گفته اند که «مادر، عاشق بیعار است (یا، پدر و مادر عاشق بیعارند)»، و «پدر و مادر به اولاد بسته اند، اولاد به سگ» یا به اصطلاح افغانی «دل مادر به بچه، از بچه به کوچه». نظیر این سخن مثل داستانی «نه نه نه نه پستان، پستان برود قبرستان» \* است. سخن زیر هم از زبان مادران فرزند بزرگ کرده است: «پسر زاییدم برای رندان، دختر زاییدم برای مردان، خودم ماندم سفیل و سرگردان» (پسرم زن خود را دوست دارد و دخترم شوهر را، و هیچ یک را مهری با من نیست). نیز «بچهٔ دو مادره» در اصطلاح افغانی کسی را گویند که از دو جا سود می برد. چنین کسی را در ایران «کبوتر دو برجی» گویند (مقتدری).

گاه تندرستی را از نعمتهای دیگر، و از آن میان مهر و رسیدگی مادر، برای فرزند بایسته تر می دانند، چنان که می گویند: «شکم روان به از مادرِ مهربان».

فداکاری مادر برای فرزند در امثال نمودار است، مانند این سخن که «کلاغ از وقتی که بچه دار شد یک شکم سیر به خود ندید». مثلهایی در معنی مخالف هم هست، مانند: «مادر به اسم بچه، می خورد نان و کلوچه» یا «ملک الموت، من نه مهستی ام»، که مصرعی ست از شعری که داستان مادری را باز می گوید که در بیماری سخت دخترش، مهستی نام، به هر

\* نیز، این تعریف مادر از پسر جوان خود:

زن و مرد از برایت غش نمایند      ز بهرت نعل در آتش نمایند  
 (زنان برای جلب مهر کسی روی نعلی طلسمات می کنند و آن را زیر آتش می کرده اند.) (شهری).  
 تصنیف ماندی هم در قدیم مادران برای دختران نوزاد خود در تحسین آنها می خواندند، که یک بند آن می گفت:

به کس کسانش نمی دم (نمی دهم)      به همه کسانش نمی دم  
 شاه بیاد بالشکرش      امیر تومان پشت سرش آیا بدم آیا نددم

♣ مادری که عادت پستان گرفتن پسر را تا شب عروسی او نگاهداشته بود، چون پسر به حجله رفت، با دل نگرانی او را یاد آورد و پسر که اینک به زن دل بسته بود پاسخ مادر را به ناسزا داد.

زبان از خدا می‌خواست که او را پیش مرگ دختر کند، اما چون گاوی که سرش در خمره یا دیگی گیر کرده بود ظاهر شد و زن او را ملک الموت پنداشت که آمده است تا جان بیمار را بستاند، زود دختر را نشان داد تا ملک الموت جان او را به جای مهستی نگیرد.

در رنج فرزند داری گفته‌اند: «یک اولاد کم است، دو تا زیاد» یا «یکی کم است، دو تا غم است، سه تا خاطر جمع است». کسی را که بی‌موجبی و ربطی بایسته درباره کسی یا کاری دلسوزی کند «دایه مهربان تر از مادر» گویند.

مادر همواره برای فرزند نگران است، به ویژه اگر یکی یکدانه باشد و دردانه. این است که گفته‌اند «خدا هیچ سفره‌ای را یک نانه نکند!» نیز گفته‌اند که: «به مرد آن باد که زن گوید، نه مادر» (تاریخ الوزراء، ۱۳۴)، یا «همه آن باد که زن در اندیشد، و آن مباد که مادر اندیشد» (نفایس الفنون)، زیرا که مرد چون دیر باز آید زن گمان برد که به خوش گذراندن سرگرم است و مادر دلشوره دارد که مبادا گرفتار بلا و حادثه‌ای شده باشد.

در نمودن مقام والای مادر و سفارش به رعایت و حرمت او این سخن معروف است که «بهشت زیر پای مادران است» (یا، به سخن مولانا، «زیر پای مادران باشد جنان») که فارسی شده حدیث «الجنة تحت اقدام الأمهات» است. با این همه باشند کسانی که حق زادن و تربیت مادر را نشانند، و درباره آدم ناسپاس که پای بند اخلاق و انسانیت نیست گویند: «پستان مادرش را گاز گرفته (یا، گزیده) است».\*

#### خاله

خاله در امثال فارسی جای خاص دارد و رابطه او با خواهرزاده مایه و زمینه مثل‌های فراوان است. بسیاری از مثل‌های فارسی هم که بر پایه رفتار تصویری حیوان ساخته شده، از آنها با عنوان خاله یاد کرده است، مانند «دوستی خاله خرسه»، «سنگ خاله قورباغه را گرو کشیدن» (بر حجتی سست یا بی پایه ماندن یا بر امری بی اساس تکیه کردن). نیز «خاله گردن دراز» کنایه از شتر است.

خاله در شماری از امثال و اصطلاحها به نمونه زن یا زن خوشاوند یا آشنا آمده است، مانند «خاله زنک» (زنی پر حرف با فکر کهنه و رفتار خرافاتی زنانه)، «خاله خوش وعده» (کسی که بی دعوت و ملاحظه همه جا می‌رود)، «خاله رورو» (زن گردش دوست یا کوچه گرد).

\* زنان باردار ای مرد هوشیار  
از آن بهتر به نزدیک خردمند  
اگر وقت ولادت مار زایند  
که فرزندان ناهموار زایند

درباره رفتار دختران می گویند که «فرزند حلال زاده به خاله اش می رود (و پسر به دایی اش)». خاله گاه نمونه خوددوستی و بی توجهی به حال نزدیکان در هنگام عیش و خوشی ست: «وقت خوردن، خاله خواهرزاده را نمی شناسد»، اما گاه نیز غمخوار خویشان است: «وقت گریه و زاری بروید خاله را بیاورید، وقت نقل و نواله نیست حای خاله» و این سخن گویای رفتار کسانی ست که می اندیشند: «خاله را می خواهند برای دوخت و دوز، اگر نه چه خاله و چه یوز». از رو نشان ندادن خاله هم زود دلتنگ می شوند: «رفتم خانه خاله دلم واشه: خاله خسید (خسبید = خوابید)، دلم پوسید». اما مهر و رسیدگی خاله هم در پای خواهرزاده نوشته می شود و رایگان نیست، چنان که در مثل است: «آش ماست (یا: کشک) خالته، بخوری پاته، نخوری پاته».

### زن بابا

به دشمنی زن پدر با فرزندان شوهر خویش داستان زده اند، و فرزندان نیز معمولاً با او، خاصه زنی که پدر روی مادرشان یا پس از او گرفته باشد، مهری ندارند چرا که «زن بابا دلبر می شود، اما مادر نمی شود» و «زن بابا اگر نونم می داد، سر تنورم می داد». در خراسان می گویند: «زن بابا اگر مسکه شود راه گلو بسته شود» (یعنی زن پدر اگر کره بشود و در گلویم برود، به جای آن که لذت دهد گلوگیرم خواهد شد) (شکورزاده). در اشاره به نامهربانی کسی با خود و تبعیض نهادن او می گویند: «برای همه مادر است، برای من زن بابا». اما هنگام ناچاری با زن پدر باید کنار آمد، و مثل «مادر که نیست، با زن پدر باید ساخت» در سفارش به تحمل فرد یا امر نامطلوب در ناگزیری ست.

### هوو

می گویند که هووها چشم دیدن یکدیگر را ندارند و ستیزه همیشگی آنها زندگی را بر شوهر سخت می کند: «مرد دو زنه دم خوش نمی زنه». رابطه و رفتار دو زن، مانند دو خواهر، را که با یکدیگر دشمنی و ناسازگاری داشته باشند «مثل هوو» می گویند، و در ناخوشایند و ناخواسته بودن رقیب هم گفته اند: «هوو، هووست، اگر همه سبوست». «سبو» به معنی نازیبا و ناچیز است.

### جاری

رقابت و چشم و همچشمی میان دو زن برادر معروف است: «هوو هوو را خوشکل می کند، جاری جاری را کدبانو»\* و نمونه دشمنی آنها این که «رخت دو جاری را در یک

\* شادروان دهخدا در توضیح این مثل نوشته است: «دوضره به حسد یگدیگر در آرایش خود کوشند، و تقلید یا

عیب جویی زن برادر شوهر (جاری) زن را به حسن اداره و کدبانویی و خانه داری وادارد».

طشت نمی شود شست».

### مادر و خواهر شوهر

دشمنی مادر و خواهر شوهر با عروس مثل است. در قدیم می گفتند: «خانه شوهر هفت خمره زرد آب دارد» که سفارش است به عروس در تحمل اخلاق و رفتار تند شوی و کسان او، دست کم در چند سال اول. مادر هنگام فرستادن دختر به خانه شوی سفارش می کرد که با خویشان او سازگاری داشته باشد، چرا که «شوهر طاق اتاق است، و قوم شوهر پایه اتاق» (شهری). با این همه، زنان و به ویژه تازه عروسان از رفتار مادر شوهر در آزار یا نگران بودند، که به کنایه و اشاره هم زخم زبانش در گار بود و مصداق این مثل که «دختر به تو می گویم، عروس تو بشنو». رفتار تبعیض آمیز مادر شوهر با عروس مایه این مثل شده است که «قربان برم خدا را، یک بام و دو هوا را».\*

ناسازگاری خواهر شوهر با زن برادر هم معروف است و گفته اند: «خواهر شوهر عقرب زیر فرش است».

### مادر و خواهر زن

مادر دختر معمولاً با داماد خود بر سر مهر است و داماد نیز جانب خویشان زن را نگاه می دارد. یک مثل افغانی می گوید: «خویش زن، قیله بزن» (قیله یا فیله به معنی بهترین گوشت است و زدن همان خوردن، یعنی بستگان زن همیشه مورد محبت هستند) (مقتدری). می گویند که میانه داماد و مادر زن، کم مهری از سوی داماد بیشتر است. در اشاره به کسی که سخن و نظر یا پیشنهادش در میان جمع محل اعتنا و اثر نباشد می گویند «چند کلمه [هم] از مادر عروس بشنو». در سخن طنز آمیز (که مایه ای خرافی هم دارد) به مردی که به موقع و در آخرین فرصت سر سفره برسد می گویند «مادر زنت دوست داشت» (حییم). این مثل هم که «خرخر مرگ مادر زن از چهجه بلبل بهتر است» گویای وضع و موردی ست که داماد نهایت کینه و بدخواهی را نسبت به مادر همسرش دارد.

گویا خواهر زن برای مرد خواستنی تر از زن خود می نموده است، و گفته اند: «زن کباب است و خواهر زن نان زیر کباب» و «کسی غم مردن زن را می خورد، که خواهر زن

♣ گیاهی که برگ درشت پر تیغ و خار دارد و در خانه ها برای زینت نگاه می دارند هنوز «زبان مادر شوهر» می خوانند.

♠ مادری سحرگاه تابستان که خانواده روی بام در خواب بودند، به دیدن این که روانداز دختر و دامادش کنار رفته است آرام و مهربانانه آن را به رویشان کشید، اما به حال عروس که این سوتر خوابیده بود و در همین وضع بود اعتنا نمود، و عروس که بیدار بود و می دید گفت...

نداشته باشد» یا «کسی دعا می کند» (زنش نمیرد که خواهر زن نداشته باشد). این سخن را برای نمودن دلگرمی کسی به بودن جایگزینی برای وضع یا نعمت موجود یا از دست رفته گویند.

دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا - ژاپن

### فهرست منابع عمده:

- ابوالرجاء قمی، نجم الدین، تاریخ الوزراء، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۶۳.
- افشار، ایرج، «مثلهای یزدی»، در فرهنگ ایران زمین، جلد دوم (۱۳۳۳)، ص ۳۷۷ تا ۳۹۲.
- برقعی، یحیی، کاوشی در امثال و حکم فارسی، قم، ۱۳۶۴ (چاپ دوم).
- بهنیاری، احمد، داستان نامه بهمنیاری، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- پرتوی آملی، محمد، ریشه های تاریخی امثال و حکم، تهران، ۱۳۶۵.
- جامی، عبدالرحمن، منتخب بهارستان، به کوشش اسماعیل حاکمی، تهران، ۱۳۴۸.
- جمیدالدین بلخی، عمر بن محمود (قاضی...)، مقامات حمیدی، تهران، ۱۳۶۲.
- حییم، سلیمان، امثال فارسی - انگلیسی، تهران، بروخیم، ۱۳۳۴.
- خاقانی شروانی، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران، بی تا.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران، ۱۳۶۳ (چاپ ششم).
- رجب زاده، هاشم، برخی از مثلها و تعییرات فارسی (ادبی و عامیانه)، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- شکورزاده، ابراهیم، ده هزار مثل فارسی، مشهد، ۱۳۷۲.
- شهری، جعفر، قند و نمک: ضرب المثلهای تهرانی، تهران، ۱۳۷۰.
- صفا، ذبیح الله، گنج سخن، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ (چاپ ششم).
- \_\_\_\_\_، گنج و گنجینه، به کوشش محمد ترابی، تهران، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_، گنجینه سخن، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- مقتدری، محمد تقی، ضرب المثلهای فارسی در افغانستان، در: فرهنگ ایران زمین، سال هفتم (۱۳۳۸)، ص ۵ تا ۲۳۰.
- مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی، تهران، ۱۳۷۵ (چاپ پنجم).
- وکیلان، احمد، تمثیل و مثل، جلد دوم، ویرایش دوم، سروش، ۱۳۶۸.